

سخن دوست از برای دوستان نگاهی

اجمالی به لوح الاحباب

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



سخن دوست از برای دوستان نگاهی

اجمالی به لوح الاحباب

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

لوح احباب از جمله الواحی است که در عگا از قلم جمال ابهی عرّ نزول یافته است. بعضی از محققین مخاطب آن را ایادی امرالله جناب ملا صادق مقدّس خراسانی دانسته‌اند از جمله خانم طلعت بصّاری در کتاب "از سیاه‌چال طهران تا وحدت عالم انسانی"، ص 243 ذکر کرده‌اند. البتّه استناد ایشان به کلام جناب ادیب طاهرزاده در جلد سوم نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ص 289، است که نوشته‌اند:

"حضرت بهاءالله الواح زیادی به افتخار اسم الله الأصدق صادر فرموده‌اند که از جمله آنها لوح احباب است. این لوح از الواح معروف است که به لسان عربی نازل شده و حاوی فقرات بسیاری در تشویق افراد مختلف است. به نظر می‌رسد که لوح احباب در زمانی که حضرت بهاءالله هنوز در قشله عسکریّه



ORIGINAL

زندانی بودند و یا اندکی پس از ترک آن در عکا نازل شده باشد. زیرا در آن اشاراتی دربارهٔ نزول خطابات به بعضی از پادشاهان وجود دارد و نیز حاوی بیانات عالیات در ستایش از بدیع می‌باشد. این لوح از جمله الواحی است که از قلم اعلی با عنوان ملح الواح مورد اشاره قرار گرفته‌اند.

اما، در لوحی به امضاء کاتب وحی خطاب به جناب عندلیب لاهیجانی آمده است، "نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره الاقلام و النفوس و أنزل لكل اسمٍ كان في كتاب حضرتك ما فاحت به نفحات العناية بين السموات و الأرض. يشهد بذلك لوح الأحباب الذي أنزله الوهاب و أرسله اليك لتقرئه و تلقى على الذين أقبلوا الى الافق الأعلى و فازوا بالاستقامة الكبرى... كنت مشتعلًا بتحرير هذه الورقة أحضرتني محبوب العالم و قال جلّ كبريائه و عزّ بيانه بنويس به جناب عندلیب یا عندلیب به این کلمه محکمه متقنه جامعه مبارکه که از افق سماء کتاب الهی مشرق است ناظر باش...". (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 7، ص 48)

جناب وحید رافقی ضمن نقل بخشی از لوح احباب، آن قسمت را خطاب به جناب ملا صادق مقدّس می‌دانند: "قسمتی از لوح الاحباب خطاب به جناب اسم الله الاصدق: «... طوبی لک یا اسمنا الأصدق...» (پیک راستان، ص 31)

جناب فاضل مازندرانی نیز اشارهٔ گذرایی دارند: "در لوح الاحباب خطاب به مقدّس خراسانی است قوله الاعلی: «یاک ان یحزنک ظلم الذین ظلموا و یمنعک سطوة المشرکین سوف يأخذهم الله بقدره من عنده کما اخذ من قبلهم الأحزاب ان ربک لشدید العقاب و یبقی الملک لنفسه المهيمنة علی العالمین.»" (امر و خلق، ج 4، ص 476)

و نیز مرقوم داشته‌اند: "از الواح، لوح الاحباب است قوله: «هذا لوح الاحباب قد نزل من لدى الله العزيز الوهاب بسم الله الاقدس الابهی هذا کتاب من لدنا الى الذی سمع النداء من شطر ربه الابهی قال بلی یا اله من فی الارضین و السموات.» انخ؛ خطاب به ملا صادق مقدّس خراسانی در اوائل ایام عکا بعد از خروج از سجن اعظم صدور یافت." (اسرار الآثار خصوصی، ج 3، ص 71)

از آنجا که بسیاری از الواح جمال مبارک خطاب به شخص واحدی است اما در طول لوح مبارک نفوس دیگری نیز محلّ خطاب قرار گرفته‌اند، لذا نمی‌توان با قطعیت گفت که این لوح مبارک خطاب به جناب عندلیب است یا مخاطب آن جناب ملا صادق مقدّس است. اما، چون اکثریت فضلا قائل بدان هستند که جناب ملا صادق مقدّس مخاطب آن هستند، در این متن مختصر، فرض بر این است

که ایشان محلّ خطاب قرار گرفته‌اند. شماره صفحات که بدون ذکر مأخذ در انتهای بعضی بیانات ذکر شده به کتاب مبین، خطّ جناب زین‌المقربین، مربوط می‌شود.

مخاطب لوح مبارک

در بدایت، حضرت بهاء‌الله مخاطب را چنین توصیف می‌فرماید، "اذا سمع النداء من شطر ربّه الأبهی قال یٰ ایا اله من فی الأرضین و السموات." (ص 96 / مضمون: وقتی ندای الهی را از سوی پروردگار ابهائش شنید گفت لیبک ای خدای کسانی که در زمین‌ها و آسمان‌ها هستند)

جناب ملا صادق مقدّس به نحوی عجیب ایمان آوردند. جالب آن که حضرت اعلی از قبل به جناب باب‌الباب فرموده بودند که به مجرد آن که امر ما به جناب مقدّس برسد فوراً تصدیق می‌نماید و بعد از تصدیق مأمور است به شیراز مسافرت نموده امر را ابلاغ کند. (تاریخ امری خراسان، حسن فؤادی بشروئی، ص ۹۰)

حضرت بهاء‌الله نیز در لوحی که بعد از صعودش عزّ نزول یافته می‌فرماید، "أشهد أنّک ما توقّفت أقلّ من أنّ إذ ارتفع النداء بین الأرض و السماء أقبلت و سمعت و أجت و سرعت الی أن فزت بماکان مسطوراً من القلم الأعلی و مذکوراً فی کتب الله مولی‌الوری." (پیک راستان، ص 30 / مضمون: گواهی می‌دهم هنگامی که ندای الهی بین زمین و آسمان بلند شد تو آنی توقّف نکردی. اقبال کردی، شنیدی، اجابت کردی و شتافتی تا به آنچه که قلم اعلی نوشته و در کتب الهی ذکر شده فائز شدی)

در تاریخ خراسان، تألیف جناب فؤادی آمده است، "در سنه ۱۲۶۱ مرحوم مقدّس عزیمت اصفهان و یزد نمود و در اصفهان نظر به خواشش علما به امامت و تدریس مشغول گردید. در این بین ملا حسین بشروئی از شیراز ورود نمود و بعد از ملاقات مذاکرات ذیل بین آنها به میان آمد:

ملا حسین سؤال نمود که: "بعد از سید مرحوم کی را وارث علم اهل بیت می‌دانند؟" مقدّس جواب داد: "که هنوز کسی را ندیده‌ام." ملا حسین فرمود: "من شخصی را سراغ دارم لکن مأذون نیستم اسم او را بگویم." سپس یک مناجات اول احسن‌القصص را به مقدّس تسلیم نمود. مقدّس بعد از تلاوت آنها پرسید که، "صاحب این بیانات ادعای چه می‌کند؟" جناب ملا حسین می‌فرماید: "ادعای او این است که می‌گوید من باب علم امام هستم." مقدّس مذکور می‌دارد که، "این بیانات ممکن است فقط از لسان الله جاری شود و این شخص قطعاً نفس حجت است و اگر خود را باب علم امام معرفی می‌کند مرادش چیز دیگر و حکمة لامره فرموده است." و... بدون توقّف ایمان می‌آورد.

باری هر چه مقدّس اصرار کرد ملاً حسین اسم مبارک را اظهار نمود. از قضا همان شب مقدّس منزل یکی از دوستان صمیمی دعوت داشت و ملاً حسین نیز با او بدان منزل رفت در آنجا نیز مقدّس اصرار زیادی کرد که اسم مبارک را بشنود لکن مفید نیفتاد و مقدّس، نظر به انقلاب حال خود، از میزبان محل خلوتی تقاضا نموده فرمود: "تا من خود در خانه را نکویم کسی باز نکند." و در آن محلّ قریب دو ساعت به تضرّع و ندبه گذرانید که حق هیکل ظهور خود را نشان دهد تا آن که در مقابل چشم، حضرت باب را مشاهده نمود و یقین کرد که این هیکل همان سیّدی است که در کربلا زیارت نموده است. پس از چند دقیقه هیکل حضرت اعلی تبسمی نموده از نظر او غایب شد. مقدّس به قدر نیم ساعت در بحر فکر فرو رفته در را کوید و از آن محل خارج شد و در اطاق جمعیت به گوش ملاً حسین فرمود: "من صاحب این بیانات را شناختم و او را دیدم." ملاً حسین فرمود: "آن شخص کیست؟" مقدّس جواب داد: "همان سیّد بزرگوار است که در کربلا به لقای او فائز شدیم." (تاریخ امری خراسان، حسن فؤادی بشروئی، ص ۸۹-۹۰)

تفصیل این معاینه و شهود را از حضرت عبدالبهّاء سؤال نموده اند جواب فرمودند، تا کسی به آن مقام از توجّه و تجرّد و انقطاع نرسد درک آن و امثال آن ممکن نیست و بعد فرمودند انسان به سبب فی الجمله انقطاع و تجرّدی که در خواب از برای او حاصل میشود چه عواملی طیّ می نماید و به چه مقامات از مکاشفه و شهود می رسد و این توجّه و توسّل به حقّ و تجرّد و انقطاع از غیر او در بیداری آیات و آثار و نتایجش و کشفیاتش هزار درجه بیش از عوالم نوم است. (مصباح هدایت، ج 7، ص 383-384)

درباره ایمان جناب ملاً صادق مقدّس به حضرت بهاءالله آمده است، "از مشهد اسم اصدق به بغداد شتافت و حضور حضرت بهاءالله مشرفّ و آن حضرت را قبل از اظهار امر شناخت و به درجه ای خاضع و خاشع بود که همه را متحیر ساخته بود چنانچه فاضل قاینی، نبیل اکبر، که تازه مشرفّ و هنوز حضرت بهاءالله را نشناخته بود مدّتی در امر اسم اصدق متحیر بود تا پس از چند روزی قضیه بر خود او هم مکشوف گردید." (تاریخ امری خراسان، ص ۹۷) حضرت عبدالبهّاء در تذکرة الوفا شرحی در اوصاف او مرقوم داشته و ایشان را در زمره حضرات ایادی امرالله مذکور داشته اند. (تذکرة الوفا، ص 13)

علّت نزول و ارسال لوح مبارک

جمال قدم در ابتدای لوح می فرمایند این لوح را برای او می فرستند "لتجذبه آیات ربّه مرّةً آخری و تقرّبه الی مقام یسمع نداءً الأشیاء فی ذکرالله موجد الأسماء و ینبشّر الأمم بذکر ربّه مالک القدم فی السّرّ و

الأجهار." (ص 96 / مضمون: تا آیات پروردگارش او را دیگر بار جذب کند و او را به جایگاهی نزدیک سازد که ندای اشیاء را در ذکر خداوند موجد اسماء بشنود و مردمان را به ذکر پروردگارش، سرّاً و علناً، بشارت دهد.)

شنیدن ندای اشیاء در آثار مبارکه مکرراً مطرح شده است. برای مثال در لوحی از قلم اعلیٰ چنین مسطور، "امروز جذب کلمه الهی عالم را اخذ نموده؛ جمیع اشیاء به کمال فرح و انبساط به ذکر و ثنا مشغول. آب می گوید ای خاک بیا ذکرهای عالم را بگذاریم و به ثنای مالکِ قَدَمِ مشغول شویم. جبال می گوید ای اشجار امروز روز تغنی و ترنم است چه که مقصود غیب و شهود بر کرسی ظهور مستوی. نیکوست وقت ما و نیکوست روز ما." (لثالی الحکمة، ج 3، ص 245-246)

سپس او را امر می فرمایند بشارت ظهور موعود و رسیدن یوم مآب را به مردمان بدهد و تأکید دارند که برای کسانی که قلباً به قبله آفاق، یعنی مظهر ظهور الهی، اقبال نمایند زمان نشستن نیست و باید قیام کرد و با این عبارت باید مطلب را به جمیع ناس بگوید، "لیس الیوم یوم القعود قوموا بقیام تقومنّ به الممکات." (ص 96 / مضمون: امروز روز نشستن نیست. طوری قیام کنید که جمیع ممکات را به قیام کردن وادارید.)

در اینجا تفاوت ظریفی را مطرح می فرمایند که چه بسا کسی که قیام کرده ولی خداوند او را از نشستگان محسوب دارد و چه بسا زنده ای که در زمره اموات محسوب شود. و لذا معنی قیام را مطرح می فرمایند، "إِنَّ الَّذی شَرِبَ رَحِیقَ الْحِیَوَانِ مِنْ أیَادِی فَضْلِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ إِنَّهُ كَانَ قَائِماً وَ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ." (ص 96 / مضمون: کسی که باده زندگانی را از دست فضل پروردگار مهربان بنوشد، قسم به خداوند که او در زمره قیام کنندگان است) و در ادامه تصریح دارند که این قیامی است که قعود در پی ندارد البتّه اگر ثابت در امر الله باشد. چنین کسی حتی اگر بخوابد خواب او را در نیابد و چون بخوابد لسان سرّ او هم بگوید، "قد أتى الوهّاب فی ظلّ السّحاب." (ص 97) و چون برخیزد به انگشت یقین به سوی معبود اشاره کند و بگوید، "هذا مطلع آیات ربکم العزیز النّوّار." (ص 97 / این است مطلع آیات پروردگارتان)

در اینجا به تفاوت بین ناطق و صامت نیز اشارتی لطیف دارند. در واقع ناطق کسی است که جمیع اعمال و رفتار او گواهی به ایمان و ایقان او بدهد. چه بسیار کسانی که سخن بگویند و ناطق محسوب نگردند و بالعکس. جمال قدم می فرمایند، "کم من ناطق إنّه صامت و کم من صامت إنّه ممّن نطق بالحقّ."

کذلک شهد الرَّحْمَنُ". (ص 97 / مضمون: چه بسا ناطقی که ساکت است و چه بسا ساکتی که به حق سخن بگوید. پروردگار رحمن اینگونه شهادت می‌دهد.)

این که چه کسی واقعاً ناطق است در این بیان مذکور، "مَنْ نَطَقَ بِهَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ أَنَّهُ لهُو النَّاطِقُ بَيْنَ الْأُمَّمِ وَالَّذِي أَنْكَرَهُ أَنَّهُ هُوَ نَاعِقٌ وَلَوْ يَكُونُ مِنْ أَفْصَحِ الْفَصْحَاءِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرُ مِنْ لَدُنْ رَبِّكَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ". (ص 97 / مضمون: کسی که به این ذکر اعظم زبان بگشاید او ناطق است بین مردمان و کسی که حضرتش را انکار کند او مانند غرابی است که بانگ بیهوده بر آورد حتی اگر شیواترین کلام را داشته باشد. اینچنین امر جاری شد از سوی پروردگارت که مالک اسما و صفات است)

نهی از توقّف به علّت بلایا

تردیدی نیست هر نفسی که قدم به میدان خدمت به امر الهی گذارد با بلایا مواجه خواهد شد و اگر ادنی خوفی به دل راه دهد یا دچار توقّف گردد، البتّه توکل به حق نداشته حتی در بیانی از جمال قدم مسطور که چنین کسی ایقان به لقای الهی ندارد. در مدینه‌التّوحید می‌فرمایند، "إِنَّ الَّذِينَ يَفْرُونَ مِنَ الْمَوْتِ فِي سَبِيلِ بَارِئِهِمْ أَوْلَئِكَ فِي رَيْبٍ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلِينَ". (مائدة آسمانی، ج 4، ص 317 / مضمون: کسانی که از مرگ در راه پروردگارشان در گریزند، آنان در شکّ و تردیدند که آیا دیدار با خداوند صورت خواهد گرفت؛ آنها غافلند.)

هنگامی که جمال مبارک ذکر بلاهای خود را می‌فرمایند مقصودشان شکایت نیست و آنها را موهبت الهی می‌دانند. طلعت ابی می‌فرمایند، "مظلوم عالم بین ایادی ظالمین مبتلا بوده و هست. در هر حین کین ظاهر. از اول ایّام در دست اعدا بوده‌ایم. آنچه ذکر شد مقصود شکایت نیست. قسم به آفتاب بیان که از افق ملکوت معانی مُشرق بلایا در سبیل مالک اسماء از هر نعمتی لذیذتر و از هر آسایشی خوش‌تر. این اذکار برای تسلی قلوب ابرار است." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 376)

در لوح ملک پاریس می‌فرمایند، "كُلَّمَا أَزْدَادَ الْبَلَاءُ زَادَ الْبَهَاءُ فِي حُبِّ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ بِحَيْثُ مَا مَنَعَنِي مَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ جُنُودِ الْغَافِلِينَ لَوْ يَسْتَرُونَنِي فِي أَطْبَاقِ التُّرَابِ يَجِدُونَنِي رَاجِبًا عَلَيَّ السَّحَابِ وَ دَاعِيًا إِلَيَّ اللَّهُ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ إِنِّي فَدَيْتُ نَفْسِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَشْتَأُقُ الْبَلَايَاءَ فِي حُبِّهِ وَ رِضَائِهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَا أَنَا فِيهِ مِنَ الْبَلَايَا الَّتِي مَا حَمَلَهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ يَنْطِقُ كُلُّ شَعْرٍ مِنْ شَعْرَاتِي بِمَا نَطَقَ شَجَرُ الطُّورِ وَ كُلُّ عِرْقٍ مِنْ عُرُوقِي يَدْعُو اللَّهَ وَ يَقُولُ يَا لَيْتَ قُطِعَتْ فِي سَبِيلِكَ حَيَوةَ الْعَالَمِ وَ اتَّحَادٍ مِنْ فِيهِ كَذَلِكَ قَضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ

خبیره" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۵-۱۰۶ / مضمون: هر چه بلا فزونی یابد حبّ بهاء به خدا و امر او افزایش یابد به طوری که آنچه از جنود غافلان بر من وارد شد نتوانست مانع من بشود. اگر مرا زیر خاک نهان سازند سوار بر ابر مشاهده کنند که به سوی خداوند توانا فرا می‌خوانم. خود را در راه خدا فدا کردم و مشتاق بلا در راه حبّ و رضای او هستم. آنچه از بلا یا که در آن هستم و کسی از اهل عالم آن را حمل نکرده به گفتار من گواه است. هر مویی از موهایم همان گوید که شجر طور گفت و هر رگی از رگهایم خدا را بخواند و بگوید ای کاش در راه تو برای حیات اهل عالم و اتحاد جهانیان قطع می‌شد. امر از سوی خداوند اینچنین جاری شد.)

جمال قدم مخاطب را به پیروی از مولایش در جمیع شئون امر می‌فرمایند و در اینجا ذکر مثال می‌نمایند که وقتی وارد سجن شدند تصمیم گرفتند امر مبارک را به ملوک و سلاطین ابلاغ کنند تا همه بدانند که وقتی اسم اعظم از آسمان امر به قدرت و سلطان ظهور فرمود، بلا نمی‌تواند مانع او شود. حتی در بیانی ذکر می‌فرمایند، "انّ البلاء زينة البهَاء في سبيل الله مالک الأسماء ان اعرفوا یا اولی الأنظار هل یخوفه سطوة الملوک لاو مالک الأديان کلّما ازداد البلاء زاد البهَاء في حبّ الله فالق الأصباح طوبی لمن اوقد مصباح القلب بدهن ذکر اسم ربّه العزيز المنان لعمری یفرح قلب البهَاء بما ورد علیه من البلاء في حبّ الله فاطر الأرض و السماء هذا ینبغی لكلّ مقبلٍ اقبل الی مشرق الأنوار." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 425 / مضمون: ای دارای دیده‌ها، بدانید که بلا زینت بهاء در سبیل خداوند مالک اسماء است. آیا سطوت ملوک او را می‌ترساند؛ خیر قسم به مالک ادیان. هر قدر بلا زیاده شود حبّ بهاء به خداوند شکافنده صبح‌ها افزایش یابد. خوشا به حال کسی که چراغ دل را به روغن ذکر اسم پروردگارش روشن سازد. قسم به جانم که قلب بهاء از آنچه از بلا یا که در راه حبّ خداوند خالق زمین و آسمان وارد شود شاد می‌شود. شایسته هر کسی که به مشرق انوار اقبال کند همین است.)

همانطور که در بیان فوق مشهود است همین انتظار را از اهل بهاء دارند و در بیان دیگر چنین نازل، قوله تعالی: "کلّما زاد البلاء زاد أهل البهَاء في حبّهم." (بجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص 58 / مضمون: هر قدر بلا فزونی یابد حبّ اهل بهاء بیشتر شود.)

این مناجات حضرت بهاء الله گویای شوق آن حضرت به فدای وجود خویش در سبیل حبّ الهی است: "کلّما أحاطت هذا السراج هبوب أرياح البغضاء من الأشقیاء إنه ما منیع عن نورهِ حباً بجمالک، و کلّما ازداد الظلم زاد شوقی فی إظهار امرک، و کلّما اشتدّ البلاء فو عزّتک زاد البهَاء فی إظهار

سَلَطْتِكَ وَ إِبْرَارِ قُدْرَتِكَ إِلَيَّ أَنْ أَدْخُلُوهُ الظَّالِمُونَ فِي سِجْنِ الْعِكَاءِ، وَ جَعَلُوا أَهْلِي أُسَارِي فِي الزُّورَاءِ، فَوَعَزَّتْكَ يَا إِلَهِي كُلَّمَا وَرَدَ عَلَيَّ بَلَاءٌ فِي سَبِيلِكَ زَادَ سُرُورِي وَ بَهْجَتِي، فَوَفَّيْتَنِي يَا مَالِكَ الْمُلُوكِ مَا مَنَعَنِي الْمُلُوكُ عَنْ ذِكْرِكَ وَ ثَنَائِكَ وَ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ كُلُّهُمْ كَمَا اجْتَمَعُوا بِأَسْيَافٍ شَاحِذَةٍ وَ رِمَاحٍ نَافِذَةٍ لَا أَتَوَقَّفُ فِي ذِكْرِكَ بَيْنَ سَمَائِكَ وَ أَرْضِكَ وَ أَقُولُ يَا مَحْبُوبِي هَذَا وَجْهِي قَدْ فَدَيْتَهُ لَوْجْهَكَ وَ هَذِهِ نَفْسِي قَدْ فَدَيْتَهَا لِنَفْسِكَ وَ هَذَا دَمِي يَغِي فِي أَعْضَائِي شَوْقًا لِسَفْكِهِ فِي حُبِّكَ وَ سَبِيلِكَ." (مناجاة - مجموعة اذكار و ادعية من آثار حضرت بهاء الله، ص ۷۵ / مضمون: هر چه طوفان کینه و دشمنی دشمنان سنگدل این سراج را احاطه کرد نتوانست آن را از نور محبت جمال تو باز دارد و هر قدر ظلم زیاده شد شوق من به اظهار امرت فزونی گرفت و هر قدر بلا شدت یافت، سوگند به عزت تو، بهاء در اظهار سلطنت و ابراز قدرت تو بیشتر کوشید تا آن که ستمگران او را در سجن عکا وارد ساختند و خانواده اش را در بغداد اسیر نمودند. قسم به عزت تو، ای خدای من، هر آنچه از بلا یا در راه تو بر من وارد شد سبب افزایش شادمانی و سرور من گشت. قسم به خودت ای مالک ملوک، پادشاهان نتوانستند مرا از ذکر و ثنای تو باز دارند. حتی اگر جمیع ملوک با شمشیرهای کشیده و تیرهای نافذ علیه من جمع شوند از ذکر تو بین زمین و آسمان دست نخواهم کشید و می گویم ای محبوب من این وجه من است که به خاطر تو فدایش کردم و این نفس من به خاطر نفس تو فدایش کردم و این خون من است که در اعضاء بدنم به شوق ریخته شدن به خاطر محبت تو و در راه تو می جوشد.)

نزول الواح ملوک

همانطور که در بیان مبارک اشاره شد حضرت بهاء الله با ورود به سجن اقدام به ابلاغ امر مبارک به رؤسای عالم فرمودند. نزول الواح ملوک از ادرنه آغاز شد و در عکا ادامه یافت. حتی بعضی از اعداء، از قبیل زعیم الدوله، فقراتی از الواح ملوک را منتشر کرده نزد سلطان عثمانی فرستادند تا علیه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء اقداماتی انجام دهد، اما برعکس نتیجه داد.

در این لوح مبارک می فرمایند، "قد نزلنا لكل واحد لوحاً يلوح بين السموات والأرض." (ص 97 / مضمون: برای هر یک از آنها لوحی نازل کردم که بین آسمانها و زمین می درخشد.) جمال قدم در یک لوح واحد به نام سورة الملوک کلیه رؤسای عالم و سلاطین و رؤسای جمهور را مخاطب قرار داده امر

الهی را ابلاغ و آنها را به رعایت عدالت توصیه فرمودند. برای برخی از رؤسای ممالک لوح مخصوص ارسال فرمودند از آن جمله است دو لوح خطاب به امپراتور فرانسه، دو لوح خطاب به صدراعظم عثمانی، لوحی خطاب به پاپ، لوحی خطاب به تزار روسیه، لوحی خطاب به ملکه انگلیس. ضمناً قیصر آلمان و امپراتور نمسه¹، رؤسای جمهور امریکا را نیز در کتاب اقدس (به ترتیب بند 86، بند 85، و بند 88) مخاطب قرار دادند. علاوه بر آن در کتاب اقدس (بند 78 به بعد) با عبارت "یا معشر الملوک قد أتى المالك و الملكُ لله المهيمَن القیوم..." به جمیع ملوک خطاب فرمودند. لوحی نیز به لوح "عبدالعزیز و وکلاء" موسوم است که نسخه آن در دست نیست. این لوح خطاب به سلطان عثمانی و وزرای او ارسال شده است.

هر کدام از این الواح به اسمی ملقب شدند. جمال قدم می فرمایند، "این ایام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیه به آن تعلق یافته که جمیع بریه را به شاطیء احدیه مجدداً به اعلی الندا ندا فرماید. لهذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام به اسمی موسوم. الأولى بالصیحة و الثانی بالقارعة و الثالث بالحاقة و الرابع بالساهرة و الخامس بالطامة و كذلك بالصاخة و

¹ پیشتر در سرزمین های اسلامی، از جمله ایران، نام اتریش را نمسا و در ایران گاه نمسه می گفتند. در اسناد دوره قاجار و پیش از آن، واژه نمسا یا نمسه به کشور اتریش اشاره دارد؛ حتی زبان آلمانی را نیز

زبان نمسوی

یا

نمساوی

می خوانند زیرا در آن دوره که هنوز کشور امپراتوری آلمان یکپارچه به وجود نیامده بود، امپراتوری های نمسا و پروس و به ویژه نمسا پر قدرت ترین و نام آورترین کشورهای آلمانی زبان، و در نتیجه، نماد این مردمان بودند. اصل واژه نمسا روسی و به بیان دقیق تر اسلاوی و به معنای "گنگ" است. روس ها خارجی ها را با این نام می خوانند و به تدریج صرفاً در مورد مردم آلمانی زبان و بالاخره در اشاره به مردم مهم ترین کشور آلمانی زبان آن دوران، یعنی اتریش، به کار رفت. در کتب امری واژه "نمساوی" به معنای اتریشی دیده می شود.

الأزفة و الفزع الأكبر و الصّور و النّاقور و امثالها تا جميع اهل ارض يقين نمایند و به بصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود. بلايا و محن سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود." (اقتدارات، ص 297)

اما، فقط این نکته مکشوف شده که لوح سلطان به "صیحه" ملقب گشته و معلوم نیست اسامی فوق به کدام یک از الواح نازله خطاب به ملوک اطلاق می‌شود. جمال قدم در لوحی می‌فرمایند، "أن یا قلم اذکُر اذا ارسلنا لوحنا الذی سُمی بالصّیحة الی رئیس البریة و أرسله الی الذین اشتهروا بالعلم قرئوا تحیروا و تکلموا بأهوائهم... منهم من قال انه أراد السلطنة قل ویلٌ لک یا ایها الغافل البعید. إنّنا أمرنا الملوک أن یدعوها ورائهم مقبلین الی الله العزیز الجمیل. إنّنا نصدق ظهور العقل بین الملل إذ نری السلطنة المطلقة مطروحة علی التراب و لن یتقرّب الیها أحدٌ کذلک قضی الأمر فی لوح مبین. قل انّها أحقر المقام عندی ولو انک تراه من أعلى المقام. أن افتح بصرک لتعرف من یحکم قلبه علی من فی السموات و الأرضین." (مائدة آسمانی، ج 8، ص 41 / مضمون: ای قلم یاد آور موقعی لوحمان را که نامش صیحه بود برای رئیس مردمان ارسال کردیم و او آن را به کسانی که معروف به علم بودند فرستاد. خواندند متحیر شدند و به هوای نفس تکلم کردند... یکی گفت او اراده سلطنت دارد. بگو وای بر تو ای غافل بعید. ما به ملوک امر کردیم که سلطنت را رها کرده به خدا روی آورند. ما ظهور عقل بین ملل را تصدیق می‌کنیم زیرا مشاهده می‌کنیم که سلطنت مطلقه نقش بر زمین شده و به خاک افتاده و کسی به آن نزدیک نمی‌شود. بگو سلطنت حقیرترین مقام نزد من است ولو این که امروز آن را بالاترین مقام مشاهده می‌کنی. چشمت را بگشا و کسی را که قلبش بر جمیع ساکنان آسمان و زمین حکومت می‌کند بشناس.)

جمال قدم این نوع تبلیغ را در طول تاریخ بشری سابقه می‌دانند، بقوله تعالی: "از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهره واقع نشده." (اقتدارات، ص 299).

در طول تاریخ فقط حضرت رسول اکرم پنج توفیق به پنج سلطان و رئیس آن زمان ارسال فرمودند. یکی از آنها خطاب به هرقل (هراکلیوس) پادشاه روم بود که در چند سطر او را به آئین اسلام دعوت می‌کنند و وعده اجر مضاعف به او می‌دهند. اگر ایمان نیاورد نگاه مسیحیان بر گردن او خواهد بود. هرقل از کاروان قریش که به آن دیار رفته بود پرس و جو می‌کند و نظر موافق می‌یابد. دیگری خطاب به خسرو پرویز شاهنشاه ایران بود. او نیز با این وعده روبرو شد که اگر اسلام بیاورد در امان خواهد بود و اگر نیاورد نگاه مردم مجوس بر گردنش خواهد بود. نامه سوم خطاب به مقوقس رئیس قبطیان مصر و فرماندار اسکندریه بود. او نیز به اسلام آوردن و دست کشیدن از شرک دعوت شد. او در جواب

ماریه قبطیه را برای آن حضرت فرستاد که به عقد خود در آوردند. نامه چهارم به نجاشی حاکم حبشه بود که در طی آن به روح‌اللهی حضرت عیسی بن مریم شهادت داده و بعد او را به اقبال به سوی خداوند دعوت می‌فرمایند. در این نامه فقط توصیه است که "فَأَقْبِلُوا نَصْحِي" یعنی نصیحت مرا گوش کن و اجرا نما. و سرانجام نامه پنجم خطاب به منذر بن ساوی التیمی حاکم بحرین بود و او را به اصلاحات فرا می‌خوانند.

جمال قدم به ارسال تواقعی از سوی حضرت اعلی به سلاطین نیز اشارتی دارند. می‌فرمایند، "ظهور قبلم و مبشر جمالم دو لوح فرستاده بودند ولکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده. نظر به مصلحت، اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهره نشده بود." (اقتدارات، ص 299)

جمال مبارک درباره اثرات این تبلیغ جهری می‌فرمایند، "از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم‌یزل مرادالله بوده. تعالی هذه القدرة التي اشرفت و أحاطت العالمین و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده. هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنائش ناطق فرموده. این است اثر آن لواحق که در لوح هیکل از قبل نازل شده. حال ارض حامله مشهود. زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود." (همان)

خطاب صریح به جناب اسم‌الله الاصدق

جمال مبارک در این مقطع از لوح با عبارت "طوبی لک یا اسمنا الأصدق بما وفیت میثاق‌الله و عهده فی یوم فيه أضآئت الوجوه من أنوار وجه ربک و قرّت ابصار الذین أقبلوا الی الله بخضوع و اناب" (ص 97) ایشان را محلّ خطاب و تشویق و تجید قرار می‌دهند که در روزی که وجوه از انوار وجه پروردگار روشن شده و دیدگان کسانی روشن شده که در کمال فروتنی و انابه به خداوند اقبال کرده‌اند، تو به عهد و پیمان الهی وفا کردی. این گویای آن است که مقصود طلعت ابهی عهد حضرت اعلی است که تصریح فرموده‌اند قبل از عهد خودشان از بندگان پیمانی برای من یتظهره الله اخذ کرده‌اند و جناب اسم‌الله الاصدق به آن پیمان وفا کرده به مظهر ظهور الهی اقبال کرده‌اند. اواخر همین لوح الاحباب نیز به این نکته اشاره کرده‌اند که بعداً محلّ بحث واقع خواهد شد.

سپس ایشان را مأمور می‌فرمایند به تسخیر قلوب به واسطه این ذکر اعظم. این مأموریت همیشه برای احبای الهی وجود داشته است که به حکمت و بیان به تسخیر قلوب بندگان و القاء حبّ مظهر ظهور الهی در آن پردازند.

جمال قدم می فرمایند، "ثم اعلم باننا ارفعنا حكم السيف و قدرنا النصر باللسان و ما يظهر من البيان و كذلك كان الامر عن جهة الفضل مقضياً قل يا قوم لا تفسدوا في الأرض و لا تحاربوا مع نفس لان ربك اودع مدائن الأرض كلها بيد الملوك و جعلهم مظاهر قدرته على ما هم عليه و ما اراد لنفسه من الملك شيئاً و كان نفسه الحق على ذلك شهيدا بل اراد لنفسه مدائن القلوب ليظهرهم عن دنس الأرض و يقربهم الى مقر الذي كان عن مس المشركين محفوظا ان افتحوا يا قوم مدائن القلوب بمفاتيح البيان و كذلك نزلنا الأمر على قدر مقدورا." (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره 139 / مضمون: پس بدان که حکم شمشیر را برداشتیم و یاری را به زبان و آنچه که از بیان ظاهر شود مقرر داشتیم. بگو ای مردم در روی زمین فساد نکنید و با کسی نجنگید. زیرا پروردگارت مدینه‌های روی زمین را تماماً به ملوک سپرده و آنها را بر مبنای آنچه که بر آنهاست مظهر قدرت خود قرار داده و برای خود چیزی نخواسته است. بلکه مدینه‌های قلوب را برای خویش خواسته تا آنها را از آلودگی دنیا پاک کند و به مقری که از دست مشرکین محفوظ است نزدیک سازد. ای مردم مدینه‌های قلوب را به کلید بیان بگشایید.)

از این قبیل بیانات مبارکه بسیار است. به نقل بخشی از مناجاتی از حضرت عبداله‌آء در حق حضرات افنان اکتفا می‌شود. ایشان می‌فرمایند، "تری افنان دوحه البقاء... ینشرون آیاتک فی الافاق و یفتحون مدائن القلوب بمفاتيح الوفاق." (خاندان افنان، محمد علی فیضی، ص ۲۸۵ / مضمون: می‌بینی افنان شجره بقا را که آیات را در آفاق انتشار می‌دهند و مدینه‌های قلوب را به کلیدهای سازگاری و هم‌فکری فتح می‌کنند.)

اسم الذي به... نادت الصخرة بأعلى الصيحة

بلند شدن صدای فریاد "صخره" در حین ظهور در آثار مبارکه ذکر شده است. در این که مقصود از صخره چیست دو نظریه مطرح است. نظریه اول راجع به پطرس است. چون حضرت مسیح به او فرمودند تو صخره‌ای هستی که من کلیسای خود را بر آن بنا خواهم کرد (انجیل متی، باب ۱۶، آیه ۱۸) بعضی از فضیلتی امر معتقدند که مقصود جمال قدم رجعت پطرس است. زیرا در لوح مبارک نازله خطاب به پاپ می‌فرمایند:

"هذا يوم فيه تصيح الصخرة بأعلى الصيحة و تسبح باسم ربها الغني المتعال قد اتى الأب و كمل ما وعدتم به في الملكوت هذه كلمة كانت محفوظة خلف حجاب العظمة فلما اتى الوعد اشرقت من أفق المشية بآيات بينات." (الواح نازله خطاب به ملوك و رؤساي ارض، ص ۸۰ / مضمون: این روزی است که صخره

در آن به صدای بلند فریاد می‌زند و به اسم پروردگار بی‌نیازش تسبیح می‌گوید که پدر آسمانی آمد و آنچه که به آن در ملکوت وعده داده شدید اِکمال یافت. این کلمه‌ای است که پشت پرده محفوظ و نهان بود و زمانی که میقاتش فرا رسید از افق مشیت به آیات باهره اشراق کرد.)

جمال مبارک در لوحی خطاب به جناب ابابدیع، فریاد مجدد صخره را ناشی از شهادت حضرت بدیع می‌دانند: "... أتحسبه كأحد من العباد لا و مالک الأیجاد به اخذت الزلال کل القبائل و اضطربت ارکان الظلم و اشرق وجه النّصر من افق الأقتدار هل یصل الیه الأسماء لا و مالکها قد ارتقی الی مقام انقطعت عنه الأذکار به اظهرنا الصیحة مرّة اخرى بحيث نادت الصخرة الملك لله المقتدر القهار. كذلك زینا سماء البیان بشمس استقامة اسمنا البدیع و سماء القدرة بذاک النجم المشرق من افق الآفاق..." (لثالی درخشان، محمد علی فیضی، ص ۴۱۳-۴۱۴ / مضمون: آیا گمان می‌کنی که او مانند یکی از بندگان است. خیر سوگند به مالک ایجاد. به واسطه او لرزه بر جمیع اقوام افتاد و ارکان ظلم مضطرب شد و سیمای نصرت از افق اقتدار اشراق کرد. آیا اسماء به او واصل شود خیر قسم به مالک اسماء. او به مقامی ارتقا یافت که اذکار از او منقطع است. به واسطه او دیگر بار صیحه را ظاهر ساختیم به طور که صخره ندا داد که ملک از برای خداوند مقتدر قهار است. به این ترتیب آسمان بیان را به خورشید استقامت اسم بدیع خود مزین ساختیم و آسمان قدرت را به آن ستاره که از افق عالم اشراق کرده زینت دادیم.)

اما جناب ابوالفضائل در توصیف فریاد صخره آن را به صخره بیت المقدس تعبیر می‌نمایند. ایشان مرقوم داشته‌اند، "بشارت این خبر بزرگ و نبأ عظیم به حضرت خاتم الانبیاء در سوره مبارکه ق بدان گونه نزول یافت که «و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج.» یعنی گوش دار و مستمع شو روزی را که منادی عزّت ندا می‌فرماید از مکانی نزدیک روزی که می‌شنوند خلاق صیحه را به حق. آن روز است یوم خروج و مفسرین قرآن در تفسیر این آیه مبارکه متفقاً روایت نموده‌اند که ندای الهی از صخره بیت المقدس ارتفاع خواهد یافت و مقصود از مکان قریب اراضی مقدسه است که معهد انبیاء و ارض موعود رسل و اصفیا است." (فصل الخطاب، ابوالفضائل گلپایگانی، ص ۱۶۳-۱۶۴ / فرائد، ص ۵۸)

نکته دیگر آن است در همین لوح الاحباب می‌فرمایند صخره هم از صیحه اسم اعظم به حرکت آمده است که محتملاً به صخره بیت المقدس راجع است. می‌فرمایند، "قد تحرکت الصخرة من صیحة ربک و تنادی الذرات من فی الأرضین و السموات بهذا الإسم الأعظم ولكنّ الناس فی حجاب انفسهم

راقدون." (ص 105 / مضمون: از فریاد بلند پرورد گارت صخره به حرکت آمد و ذرات ساکنان زمین و آسمان را به این اسم اعظم ندا می کنند اما مردمان در حجاب نفس خود خواب هستند.)

استشمام رایحه تقدیس از قیص الهی

اگر کسی قلباً با توجه تامّ به قبله وجود، یعنی جمال ازلی الهی، روی آورد، بوی خویش تقدیس را از قیصی بیابد که به واسطه آن نفحات رحمانی در جمیع دیار به هبوب و انتشار آمده است. تعبیر زیبایی است از یوسف مصر الهی که بوی خوش قیص او دیده هر بنده مشتاقی را که همانند یعقوب در اشتیاق دیدار محبوبش است، بینا سازد و روح او را به اهتزاز آورد. خوشا به حال کسی که نفحات آیات به شأنی او را مجذوب خود ساخت که حجابها را پاره کرد و فریاد برآورد که قیوم ظهور فرمود، بنگرید ای صاحبان چشمها.

جالب آن که این معنی و عبارت بعد از آن، که چه بسیار عالمی که امروز محتجب مانده و چه بسیار جاهلی که به عرفان مظهر ظهور نائل و به ملکوت پروردگار وارد شده و چه بسیار دارای حکمتی که اوهام او را منع کرد و چه بسیار جوانی که به قوت الهی بتها را شکست، در دو بند پیاپی کتاب اقدس (بندهای 157-158) ذکر شده است. در تبیین عبارتی "سرّ التّکیس لمرز الرّیس" جمال قدم تصریح می فرماید که "کم من ناسکٍ أعرض و کم من تارکٍ أقبل ... کم من غافلٍ أقبل بالخلوص أقدناه علی سریر القبول و کم من عاقل رجّعناه إلی النار." (چه بسیار عابدی که روی برگرداند و چه بسا افرادی که ترک عبادت کرده بودند اقبال کردند ... چه بسیار غافلانی که در کمال خلوص اقبال کردند و خداوند آنها را بر سریر قبول نشانید و چه بسیار عاقلانی که به نار راجع شدند.) و بلافاصله در بند بعدی است که می فرماید، خوشا به حال کسی که بوی خوش معانی را از اثر این قلمی بیابد که چون به حرکت آید نسائم الهی بوزد و چون توقّف کند کینونت اطمینان در عالم ظاهر شود. زیرا با صعود جمال مبین قلم از حرکت می ایستد چون شریعت تکمیل شده و مردمان به مقام اطمینان می رسند.

جالب آن که این مقام اطمینان را حضرت بهاءالله در لوح رئیس مورد تأکید قرار داده اند، "هذا یومٌ ... لو أدركه الخلیل لیضع وجهه علی التراب خاضعاً لله ربک و یقول قد اطمئنّ قلبی یا اله من فی ملکوت السموات و الأرضین... و أشهد بظهورک اطمئنّت افئدة المقبلین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 214 / مضمون: این روزی است که اگر حضرت ابراهیم در این زمان حضور داشت در فروتنی نسبت به خداوند صورت بر خاک می نهاد و می گفت قلم اطمینان یافت و شهادت می دهم که به ظهور تو دل های مقبلین اطمینان یافت.) در کلامی فارسی نیز می فرماید، "امروز

روزی است که حبیب قد عرفناک می گوید و کلیم به قد رأیناک ناطق و خلیل به قد اطمئن قلبی
ذاکره" (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج 1، ص 59)

آنچه که برای جناب ملا صادق مقدس مقدر شده است

حضرت بهاءالله خطاب به ایشان می‌فرمایند که در جمیع امور به خدا توکل کن و شایسته است که اراده الهی را اراده خود دانی. بعد او را بشارت می‌دهند که آنچه را که برای او و خاندانش مقدر شده امروز درک نخواهد کرد ولی اگر درک می‌کرد سر سجده بر تراب می‌گذاشت و به حمد و ثنای الهی مشغول می‌شد و شور و شوق چنان او را احاطه می‌کرد که زمام صبر و اصطبار را از دست می‌داد. جمال قدم مکرراً اشاره فرموده‌اند که آنچه در این دنیا وجود دارد زیاده بر این استعدادی برای ظهورش نیست. بدین لحاظ است که قدر و مقام مؤمنین در این عالم آشکار نمی‌شود. جمال قدم می‌فرمایند، "نفوسی که موفق شده‌اند به رضی الله و امره، بعد از خروج ارواح از اجساد به اجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد. چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه." (مائده آسمانی، ج 4، ص 19-20)

مستور نگه داشتن این مقام بدان علت است که جمیع از شوق قصد هلاک خویشتن نمایند و لذا مکنون و پنهان نگه داشته شده است. در کلامی از مظهر امر آمده است، "اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقل از سم ایره بر اهل عالم ظاهر شود کل موت را بر حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند..." و در مقام دیگر می‌فرمایند، "ارواح مجرد که حین ارتقاء منقطعاً عن العالم و مطهراً من شبهات الامم عروج نمایند، لعمرالله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علت ظهورات علوم و حکم و صنایع و مایه بقای آفرینش است. فنا آن را اخذ نماید... اگر این مقام باسره کشف شود، جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد." (همان، ص 20)

بدین لحاظ است که از قلم اعلی نازل، "قسم به حزن جمال ذوالجلال که از برای مقبل مقامی مقدر شده که اگر اقل من سم ایره از آن مقام بر اهل ارض ظاهر شود جمیع از شوق هلاک شوند. این است که در حیات ظاهره مقامات مؤمنین از خود مؤمنین مستور شده و هر نفسی که موقن نشد به ذکر بلی، عندالله غیرمذکور." (لوح سلمان، مجموعه الواح طبع مصر، ص 155)

البته بلافاصله امر به استقامت می‌فرمایند به نحوی که اگر مشرکان با شمشیرهای کینه و دشمنی بر او هجوم آورند با وجه نورا و طلعت حمراء فریاد بر آورد که ای مردم بترسید از این یوم، زیرا موجد اشیاء به اسم ابهی ظاهر شده و از شطر سجن ندا می‌کند و همه را به سوی خداوند فرا می‌خواند.

عبودیت الهی

پس از اعلام و اظهار امر به اهل بیان و ظهور آنچه که بدان وعده داده شده‌اند و دعوت آنها به یاری امر الهی و نهی آنها از تجاوز از حدود و احکام الهی، به نکته‌ای اشاره دارند که بارها در آثار تکرار شده است و آن نهی از فساد در ارض است. ابتدا با عبارت "لا تُفسدوا فی الأرض إنا زیناها بالعدل بهذا الفضل الذی ظهر من افق عنایة ربکم العلیم الخبیر." (ص 99 / مضمون: در روی زمین فساد نکنید. به علت فضلی که از افق عنایت پروردگار ظاهر شده، ما آن را به عدل زینت دادیم.) سپس بر نهی از تجاوز از حدود و احکام، تأکید دارند "قد اخترنا البلایا لإصلاح العالم واتّحاد من فیه. ایّاکم أن تتکلّموا بما یختلف به الأمر." (ص 100 / مضمون: ما برای اصلاح عالم و اتحاد مردمانش بلایا را اختیار کردیم. مبدا سخنی بگویند که ایجاد اختلاف نماید.)

در اینجا است که دعوت به عبودیت می‌فرمایند. عبودیت در واقع امانت الهی است به نوع بشر. اگرچه، به بیان حضرت عبدالبهاء کمرشکن است، اما باید این امانت الهی را حفظ کرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "اگرچه این عبودیت ثقل عظیم است و امانت کبری؛ کمرها را شکسته و قوای عظیمه را مضمحل نموده از آن جمله کمر عبدالبهاء، به جمالش قسم، که به کلی منکسر گشته." (منتخباتی از مکاتیب، ج 6، ص 290).

بنابراین، برای حصول اتحاد نوع بشر، برای اصلاح عالم که به نص صریح حضرت بهاءالله "جمع از برای اصلاح عالم خلق شده‌اند" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره 109)، برای پرهیز از تجاوز از حدود و احکام الهی، باید به حبل عبودیت متمسک شد. در اینجا اثرات عبودیت را بیان می‌فرمایند: "بالعبودیة یظهر قدر البریة؛ بها تتوجه الوجوه الی مطلع آیات ربکم العزیز الکریم." (ص 100 / مضمون: با عبودیت است که قدر و مقام بندگان ظاهر می‌شود. به عبودیت است که وجوه اهل عالم به مظهر ظهور و مطلع آیات پروردگار توجه می‌کند.)

در جای دیگری در همین لوح احباء را مخاطب قرار داده می‌فرمایند، "یا احبائی أن اتّحدوا فی أمرالله علی شأنٍ لا یمرّ بینکم أریاح الإختلاف هذا ما أمرتم به فی الألواح و هذا خیر لکم إن تعلمون. قوموا علی نصره امرالله علی شأنٍ لا یخوفکم جنود الأرض کلّها." (ص 102 / مضمون ای احبای من، در امر الهی متحد باشید به طوری که بین شما بادهای اختلاف نوزد. شما به این امر شدید در الواح اگر بدانید. سپس امر می‌فرمایند قیام کنید به نصرت امرالله به شأنی که تمامی سربازان جهان نتوانند شما را به خوف و هراس بیندازند.)

در جای دیگر (ص 107) دیگر بار احباء را مخاطب قرار داده می‌فرمایند، "أَنْ انصُرُونِي يَا احِبَّائِي بِالْأَعْمَالِ الَّتِي بَهَا تَفُوحُ نَفْحَةُ التَّقْدِيسِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ ثُمَّ سَخَّرُوا مِنْ عَلَيَّ الْأَرْضَ بِاسْمِي وَ سُلْطَانِي. هَذَا يَنْبَغِي لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهَذَا الذَّيْلِ الْمُقَدَّسِ الْمُنِيرِ." (مضمون: ای احبای من، مرا با اعمالی یاری رسانید که از آن بوی خوش تقدیس بین اهل عالم به مشام برسد سپس به اسم و عظمت من اهل عالم را تسخیر نمایید. این شایسته کسی است که به این ذیل مقدس منیر متمسک باشد.)

نهی از امتحان کردن خداوند

بعد از آن که به مخاطب توصیه می‌فرمایند از ظلم احدی محزون نشود، وعده می‌دهند که به زودی خداوند با قدرت تمام آنها را اخذ خواهد کرد همانطور که ستمگران پیشین را اخذ کرد. سپس تأکید دارند که، "ليس لأحد أن يمتحن الله في هذا الظهور بل الله يمتحن من يشاء." (ص 100 / مضمون احدی نباید در این ظهور خداوند را امتحان کند بلکه خداوند هر کسی را بخواهد امتحان می‌کند.)

اصطلاح "امتحان کردن" برای روشن شدن ما فی الضمیر اشخاص است. بندگان که نمی‌توانند خدای را به آزمایش بکشند که ببینند آیا توانایی دارد یا خیر. در ادامه همین بیان مبارک، توصیه حضرت بهاءالله است که آنچه را خداوند به فضلش اختیار کرده همان را اختیار کنید و ایمان خود را منوط به هوای نفس خویش نکنید بلکه به آنچه از افق فضل الهی هویدا می‌شود توجه تام داشته باشید.

بارها بعضی نفوس در صدد امتحان کردن جمال اهبی و حضرت عبداله‌آء بر آمدند و جواب کافی وافی گرفتند. داستان سید صادق نقاش همسر فائزه خانم معروف است که کاغذ سفید در پاکت گذاشت و سؤالش را در دل نگه داشت و تقاضای جواب کرد. صرفاً به دلیل عنایتی که به همسر مؤمنش داشتند جواب او را مرحمت کردند ولی فرمودند که عبد نباید مولایش را امتحان کند. اگرچه حضرت بهاءالله از موضع اقتدار عباد را نهی از امتحان کردن مظهر ظهور می‌فرمودند، اما حضرت عبداله‌آء در کمال مظلومیت مخاطب را اینگونه خطاب می‌فرمودند، "يا مَنْ يمتحنُ عبدَالبهَاءِ لَيْسَ لَكَ أَنْ يمتحنَ عبداً متضرعاً إلى الله أما قرئت في كتاب القوم من أعظم العرفاء أنه لا يجوز لطالب الحقيقة أن يمتحن المطلوب، من يدعو إلى الله." (مکاتیب عبداله‌آء، ج 4، ص 198 / مضمون: ای کسی که عبداله‌آء را امتحان می‌کنی؛ تو نباید بنده متضرع به سوی خدا را امتحان کنی. آیا در کتاب قوم نوشته عرفای بزرگ نخواندی که طالب حقیقت نباید مطلوب را که دعوت کننده او به سوی خدا است امتحان کند.)

در اینجا نفوس را سه گونه توصیف می‌فرمایند. یعنی کسانی که مایل بودند آثار عظمت و قدرت را از حضرت بهاءالله مشاهده نمایند. گو این که هیکل مبارک در لوح برهان و لوح ابن ذئب از مخاطب

دعوت کرده‌اند که به ساحت اقدس مشرف شود و در حین نزول وحی حضور یابد تا آثار سلطنت الهی را مشاهده کند. معهدا در خصوص نفوس می‌فرمایند، "من الناس من أراد من الله ما لا كُتِبَ له و اذا رأى انقلب و كان من الصّاعرين و منهم من حضر تلقاء الوجه و تجلّى عليه الرّحمن بأنوار الجمال خضع و سجد و قال لك الحمد يا اله العالمين و من الناس اذا سمع النداء من شطر القضاء أقبل الى الله مالک الأسماء." (ص 101 / مضمون: از جمله مردمان کسی که از خدا آنچه را که برایش مقدر نبود درخواست کرد و چون دید روی برگرداند و خردی و بی‌ارزشی خویش را نشان داد و کسی که به حضور رسید و موقعی که خداوند به انوار جمال بر او تجلّی کرد فروتنی پیشه کرد و سجده نمود و گفت ستایش تو را سزااست ای خدای جهانیان و کسی هم بود که وقتی ندا را از شطر قضای الهی شنید به خداوند مالک اسماء اقبال کرد.)

خلق بدیع

طلعت ابهی سپس به موضوع جناب بدیع می‌پردازند که "إنا لما أردنا التبليغ خلقنا البديع بكلمة من عندنا ثم نفخنا فيه روحاً من لدنا اذا تم خلقه سرع كجبل النار بكتاب ربك المختار الى المقر الذي قدر في لوح حفيظ." (ص 101 / مضمون: وقتی اراده تبلیغ نمودیم بدیع را به کلمه‌ای از سوی خویش خلق کردیم سپس در او روحی از خود دمیدیم. موقعی که آفرینش او انجام شد همانند کوه آتش با کتاب پروردگارت به مقرّی شتافت که در لوح محفوظ مقدر شده بود.)

به مخاطب توصیه می‌فرمایند لوح سلطان را که در آن اقتدار الهی آشکار شده و ارکان جفّار را به لرزه در آورده بخواند و در آن تفکر نماید. این قدرت در زمانی است که پروردگارت در ویران‌ترین دیار مسجون گشته و تحت شمشیر ستمگران نشسته است. چون حکایت جناب بدیع قبلاً در مقاله دیگری بیان شده از تطویل کلام خودداری می‌شود.

مفر و مهری جز جمال ابهی وجود ندارد

جمال قدم پس از آن که نفوس را دیگر بار مقایسه می‌فرمایند که، "کم من قائمٍ مُنِعَ عن الإقبال و کم من قاعدٍ سرع الى أن بلغ طوبى لقوم يفقهون؛ کم من ذی بصرٍ مُنِعَ بالأحباب و کم من عمي رأى و قال لك الحمد يا اله الغيب و الشهود" (ص 103) تصریح می‌فرمایند که اهل فردوس به کسانی که اقبال نمایند درود می‌فرستند و آنها به زودی خود را در جایگاه بلندی خواهند دید. اما، نکته‌ای که مطرح است آن که مظهر ظهور قهر الهی برای کسانی است که اعراض کنند و نفعه رحمن است برای کسانی که اقبال نمایند. بعد سؤال می‌کنند، به سوی چه کسی فرار کنید. آیا گمان می‌برید که برای شما

مفری وجود دارد؟ خیر قسم به جمال انور الهی. هیچ چیز امروز شما را بی‌نیاز نکند حتی اگر به تمام اسباب آسمانها و زمین متمسک شوید مگر آن که به واسطه این اسم، یعنی جمال ابهی، به مشرق فضل، یعنی خداوند متان، توجه نمایید.

در کلام دیگری در همین لوح مبارک تأکید دارند که، "یا معشر البشر بأیّ جهة تفرّون لیس لکم الیوم من مفرّ إلا بأن تضعوا ما عندکم و تتمسکوا بجبل الله المقدّس الأنور. إِنَّهُ لآیة الکبریٰ بینکم و حجّت لمن فی السموات و الأرض و انه لسرّ مستتر. به یعذب الله الذین کفروا و أنکروا إنّ قهره ادهی و امر. قل إلى من تهرعون یا أهل الضلال أن اسرعوا الیه بقلوبکم انّ إلىّ المستقرّ. قد أشرقت أنوار الوجه من افق الأمر طوبی لمن نظر ویلّ لمن عبس و بسر." (ص 108 / مضمون: ای افراد بشر، به کدامین سوی فرار می‌کنید. امروز از برای شما هیچ گریزگاهی نیست مگر آن که آنچه نزد شماست رها کنید و به ریسمان خدای مقدّس نورانی چنگ زنید. اوست آیت کبریٰ بین شما و حجّت از برای کسانی که در آسمان و زمین هستند. اوست راز پنهان. خداوند به واسطه اوست که کافران و منکران را معذب می‌دارد. قهر او سهمگین‌تر و تلخ‌تر است. بگو به سوی چه کسی می‌گریزید ای گمراهان؛ قلباً به سوی او بشتابید که محلّ استقرار نزد او است. انوار وجه الهی از افق امر اشراق کرده است. خوشا به حال کسی که بنگرد و وای بر کسی که روی در هم کشد و ترشرونی کند.)

در این بیان مبارک اشاره به اندازات قرآنی وجود دارد. مثلاً عبارت "انّ قهره ادهی و امر" اشارتی تلویحی به انداز الهی در آیه 46 از سوره قمر است که درباره کفار می‌فرماید، "بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَ أَمْرٌ." (مضمون: قیامت موعده ایشان است و قیامت سهمگین‌تر و تلخ‌تر است.) یا عبارت "طوبی لمن نظر ویلّ لمن عبس و بسر" اشاره به آیات 21 الی 23 سوره مدثر است که می‌فرماید، "ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ." (پس نگریست و سپس روی در هم کشید و ترشرونی کرد سپس روی برتافت و گردنکشی کرد.)

خطاب به علما

علما نیز در این لوح مبارک محلّ خطاب قرار گرفته‌اند. به آنها توصیه می‌فرماید که قلم نفس و هوی را کنار بگذارند زیرا قلم اعلیٰ به اجازه پروردگار به حرکت آمده است سپس ندای الهی را که در کمال عظمت بلند شده بشنوند. علوم را کنار بگذارند زیرا که معلوم ظاهر شده است.

این ندا مشابه ندا به کشیشان است. در لوح مبارک خطاب به امپراتور فرانسه می‌فرمایند، "قل یا ملک الباريس نبأ القسيس بأن لا يدق النواقيس تالله الحق قد ظهر الناقوس الأنخم على هيكل الإسم الأعظم و تدقهُ أصابعُ مشيئة ربك العلي الأعلى في جبروت البقاء باسمه الأبهي." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 95 / مضمون: یا پادشاه پاریس، به کشیش بگو دیگر ناقوس‌ها را به صدا در نیاورد. زیرا ناقوس انخم بر هیكل اسم اعظم ظاهر شده و انگشتان اراده پروردگارت در جبروت بقا به اسم ابهائش آن را به صدا در می‌آورد.) وجه تشابه این دو بیان آن که کسب علم برای رسیدن به معلوم است و وقتی معلوم ظاهر شده باید آن علوم را کنار گذاشت. زدن ناقوس برای جمع کردن مردمان جهت اعلام ظهور است. وقتی خود ناقوس انخم که به اعلی النداء ظهورش را اعلام می‌کند ظاهر شده دیگر نیازی به این ناقوس‌های کوچک وجود ندارد.

بعد به علما می‌فرمایند آنچه که دارند آنها را سودی نبخشد؛ بهتر است از گذشتگان عبرت گیرند. خوشا به حال عالمی که حجاب اکبر، یعنی علم ظاهری، را خرق کند و به منظر اکبر توجه نماید. چنین کسی از اعلی الخلق نزد خداوند محسوب است. طولی نخواهد کشید که دنیا فانی خواهد شد و آنچه که علما به آن نغم می‌فروشد نیز نابود خواهد گشت و عزت و اقتدار از برای کسانی باقی خواهد بود که به این وجهی که اعناق از برای آن خاضع شده، اقبال نمایند. خوشا به حال بصیری که حجاب او را منع نکند و خبیری که بت وهم را بشکند. سپس به اهل ارض اعلام می‌فرمایند که طولی نخواهد کشید که اعلام امر در کلیه بلاد مرتفع خواهد شد و اهل مدائن از آن کسب نور خواهند کرد.

نه از ایمان مردمان نفعی به حق راجع و نه از انکارشان ضرری وارد

این مطلب که با عبارت "لا ینفعا ایمانکم و لا یضرنا اعراضکم یشهد بذلک کلّ الأشياء و عن ورائها لسان الله العليم الحکیم." (ص 106 / مضمون: ایمان شما به سودی نرساند و اعراض شما ضرری وارد نیاورد. تمام اشیا و لسان الهی به آن شهادت دهند) بیان شده و سپس نفع و ضرر را به خود مؤمن و منکر راجع فرموده‌اند، بقوله تعالی: "إنا من افق البلاء ندعو کلّ إلى الله من أقبل فقد فاز و من أنکر إنّه من الظالمین." (مضمون: ما از افق بلا همه را به سوی خداوند دعوت می‌کنیم. هر کس اقبال کرد فائز شد و هر کس انکار کرد از ظالمین محسوب است.)

در دیگر الواح نیز این نکته بارها مطرح شده است. در مدینه الصبر می‌فرمایند، "لا تمنوا علی الله فی ایمانکم بمظهر نفسی بل الله ین علیکم فیما یدکم علی الأمر و عرفکم سبل العز و التقوی و ألهمکم بدایع علم

مخزوناً." (ایام تسعه، ص 287 / مضمون: به علت ایمانتان به مظهر ظهور بر خداوند منت نگذارید. بلکه چون خداوند شما را بر امر تأیید کرده و راه‌های عزت و تقوی را به شما شناسانده و بدایع علم مکنونش را الهام بخشیده بر شما منت می‌گذارد.)

این بدان علت است که مظهر ظهور تمامی مشقات و مصائب را تحمل می‌کند تا نفوس انسانی به آنچه که برایشان مقدر شده نائل گردند و به بیان حضرت بهاءالله، "در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند" (مجموعه الواح طبع مصر، ص 164) و این مایه مسرت خداوند می‌شود که بندگانش به مقصود از خلقت خود فائز شوند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "تخصیص انسان به رتبه اعلی از فضل پروردگار است و تفاوت بین نوع انسان از حیثیت ترقیات روحانی و کمالات ملکوتیه نیز به انتخاب حضرت رحمن است زیرا ایمان که حیات ابدیه است از آثار فضل است نه نتایج عدل. شعله نار محبت به قوت انجذاب است نه به سعی و کوشش در جهان خاک و آب. بلکه به سعی و اجتهاد اطلاع و علم و کمالات سائر حاصل گردد. پس باید انوار جمال الهی روح را به قوه جاذبه در وجد و حرکت آرد." (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۹۹)

صبغ الله

یکی از کسانی که در این لوح طرف خطاب قرار گرفته "صبّاغ" است. به زبان خودش با او سخن می‌گویند. می‌فرمایند "یوم الصّبغ" فرا رسیده و خوشا به حال کسی که به صبغ الله مصبّغ شود؛ یعنی به رنگ خدا در آید. بعد آن را معنی می‌کنند که مقصود از صبغ الله چیست: "إنّه انقطاعه عمّا سِوّه." (ص 106 / مضمون: وارستگی از هر چیزی جز خدا.)

این معنی در کلمات مکنونه نیز ذکر شده است: "ای ابناء غرور به سلطنت فانیه ایّامی، از جبروت باقی من گذشته و خود را به اسباب زرد و سرخ می‌آرائید و بدین سبب افتخار می‌نمائید * قسم به جالم که جمیع را در خیمه یکرنگ تراب در آورم و همه این رنگ‌های مختلفه را از میان بردارم مگر کسانی که به رنگ من درآیند و آن تقدیس از همه رنگها است." (مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۹۵)

جناب سلمان از حضرت بهاءالله تفسیر این شعر را خواستار شد که گوید: چون که بیرنگی اسیر رنگ شد *** موسی با موسی در جنگ شد. حضرت بهاءالله در لوحی به تفصیل آن را شرح داده‌اند. در ضمن این بیان در همان لوح مسطور و مذکور: "خوشا حال نفوسی که اسیر رنگ دنیا و ما خلق فیها

نشده‌اند و به صبغ الله فائز گشته‌اند یعنی به رنگ حق در این ظهور بدیع در آمده‌اند * و آن تقدیس از جمیع رنگ‌های مختلفه دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه چنانچه لیوم اهل بها که بر سفینه بقا را کبند و بر قلزم کبریا سائر یک دیگر را می‌شناسند و دون این اصحاب احدی مطلع نه * و اگر هم عارف شوند همان مقدار که اعمی از شمس ادراک می‌نماید * ای سلمان * بگو به عباد که در شاطیء بحر قدّم وارد شوید تا از جمیع رنگ‌ها مقدّس گردید و به مقررّ اقدس اظهر و منظر اکبر وارد شوید." (مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله چاپ مصر، ص ۱۴۸-۱۴۹)

در لوح الاحباب، جمال مبارک به جناب صباغ توصیه می‌فرماید که، "صَبَّغِ الْعِبَادَ بِاسْمِ مَالِكِ الْإِبْرَاهِيمِ. كَذَلِكَ أُمِرَتْ مِنْ لَدُنِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ." (ص 106 / مضمون: بندگان را به نام مالک ایجاد رنگ کن. اینچنین از سوی پروردگارت امر شدی.) اما چگونه باید رنگ کرد. هدایت می‌فرماید که به آنها بگو تقوای الهی پیشه کنید و از عابدان و زاهدانی که به جبل اسما متمسک شده‌اند پیروی نکنید؛ یعنی از کسانی که صبح و شب او را می‌خوانند و هنگامی که موجد اسما در ظلّ انوار آمد به او کافر شدند تا آن که علیه او به ستمی آشکار فتوا دادند و به این علت مستحقّ کله عذاب شدند و طولی نخواهد کشید که به جایگاهشان که جایگاه مشرکان است باز خواهند گشت. مجدداً به مقایسه دو قسم افراد می‌پردازند: "كَمْ مِنْ ذِي قِنَاعٍ أَمَّنَتْ بِمَالِكِ الْإِبْرَاهِيمِ وَ كَمْ مِنْ ذَوِي عِمَائِمٍ كَفَرُوا بِاللَّهِ مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ. كَمْ مِنْ جَاهِلٍ شَرِبَ كَوْثَرَ الْعِلْمِ مِنْ إِيَادِي الْفَضْلِ وَ كَمْ مِنْ عَالِمٍ تَرَكَ فِي هَيْمَاءِ الضَّلَالِ. كَذَلِكَ قُدِّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ جَزَائُهَا." (ص 107 / مضمون: چه بسا مقنعه‌پوشی که به مالک ابداع ایمان آورد و چه بسا دارای عمّاه‌ای که به خداوند مالک یوم قیامت کافر شد. چه بسیار جاهلی که آب حیات آگاهی را از دست فضل نوشید و چه بسیار عالمی که در بیابان گمراهی رها شد.)

به مردمان بگو که پروردگار رحمان با حجت و برهان آمده. به او اقبال کنید و از هر معرض گنہکاری پیروی نکنید. بعد به بشارت قرآنی اشارتی دارند: "هَذَا يَوْمٌ فِيهِ اسْوَدَّتْ وَجُوهُ الَّذِينَ أَعْرَضُوا عَنِ الْوَجْهِ وَ أَنْارَتْ وَجُوهُ الْمُقْبِلِينَ." (ص 107 / این روزی است که سیمای کسانی که از وجه الهی اعراض کردند سیاه شد و سیمای کسانی که اقبال کردند نورانی گشت.)

کلام مبارک اشاره به آیه 106 و 107 از سوره آل عمران است که می‌فرماید، "يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ. وَأَمَّا الَّذِينَ أَيْضًا تَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ." (مضمون: روزی که چهره‌هایی سفید و

چهره‌هایی سیاه شود. آنگاه به سیاه‌رویان گویند آیا بعد از ایمانتان روی به کفر آورده بودید؟ پس عذاب را به خاطر کفری که ورزیده بودید بپوشید. و اما سپیدرویان در بهشت رحمت الهی جاویدانند.)

واکنش‌های مشرکین، عمدتاً اهل بیان، به ظهور مبارک را برمی‌شمارند که گروهی گفتند او منکر غیب است. جوابش می‌دهند که زمام زبانت را بگیر ای مشرک بالله. غیب معلق به این زبان بدیع است. ذرات شهادت می‌دهند که خدایی جز او نیست و کسی که سخن می‌گوید مظهر ذاتش و مطلع آیاتش و مشرق وحی و مصدر امرش بین اهل عالم است. گروه دیگر گفتند آیا خداوند رحمن قبل از آن که خلق بیان به کمال برسد می‌آید؟ بعد جوابش می‌دهند بگو به ظهور من همه چیز به کمال رسید. در ادامه می‌فرمایند که کتاب بیان به اسم من نازل شد. اگر ظهور من نبود خلق بیان تکمیل نمی‌شد حتی اگر به دوام ملک و ملکوت دوام می‌داشت. در تشبیه دیگری می‌فرمایند ابر فضل برای آنچه که در بیان کاشته شده آمده و ما از برای آن مانند نسیم بهاری هستیم. به ظهور من آسمان بیان مرتفع شد و به ستارگان درخشان و کلمات تابان مزین گشت. تمام کسانی که در غیب و شهود هستند به آن شهادت می‌دهند مگر کسانی که چهره‌شان به غبار جهنم پوشیده شده باشد. دلها برای عرفانم و زبانها برای ثنایم و چشمها برای دیدن جمال که از افق سخن اشراق کرده به وجود آمده است.

حضرت اعلی عهد جمال مبارک را قبل از عهد خود گرفتند

این معنی بارها تصریح شده است. در این لوح مبارک می‌فرمایند، "قل هذا لهُوَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَهْدَهُ فِي ذرِّ الْبِيَانِ قَبْلَ عَهْدِ نَفْسِهِ." (ص 108 / مضمون: بگو این همان کسی است که خداوند در دور بیان عهدش را قبل از عهد خویش بگرفت) که مقصود از خداوند، مظهر ظهور الهی در دور قبل است.

در لوح دیگری جمال ابی اشاره دارند، "قل يا قوم لو يستنشق احدٌ ليجدَ من كلِّ حرف نزل في البيان رائحةً قيصي المنير قل هذا لهُوَ الَّذِي قَدْ اخذ الله عهده قبل عهد نفسه و قبل خلق السموات و الأرضين." (آثار قلم اعلی، ج 1، ص 306 / مضمون: بگو اگر کسی استنشاق کند هرآینه از هر حرفی که در بیان نازل شده بوی خوش قیص منیر مرا خواهد یافت. بگو این همان کسی است که خداوند عهدش را قبل از عهد خویش و پیش از خلق آسمان‌ها و زمین گرفته است.)

جمال قدم به شخصی که اعراض کرده بود می‌فرمایند، "انك لو تدقُّ بصرك تالله الحق لن تشهد في البيان كلمةً الا و تجد منها رائحةً ذكري العزيز البديع و بكل كلمة اخذ الله عهد نفسي قبل عهد نفسه لو انت من العارفين قل ان نقطة البيان ما تحرك الا باسمي و ما تنفس الا في ذكري و ما تكلم الا بثنائي و يشهد بذلك

ما نُزِّلَ من عنده و كان نفسه على ما اقول شهيدا" (مجموعه آثار قلم اعلى، شماره ۲۷، ص ۳۹۸ / مضمون: اگر به دقت بنگری قسم به حق که در بیان هیچ کلمه‌ای نخواهی یافت مگر آن که رایحه ذکر مرا از آن بیابی و او به کلّ کلمات عهد مرا قبل از عهد خود گرفته است. بگو نقطه بیان حرکت نکند مگر به اسم من و نفس نکشد مگر در ذکر من و تکلم نکند مگر به ثنای من و آنچه که از نزد او نازل شده و خود او بر آنچه که می‌گویم گواهند.)

حلاوت ذکر الهی

اگر کسی شیرینی ذکر پروردگار رحمن را دریابد هرآینه به بال ایقان بالاتر از امکان پرواز کند. حلاوت یا شیرینی امری است که با مذاق انسان سازگار است و سبب لذت می‌شود و در نتیجه آنچه که با روح آدم سازگار باشد برایش شیرین است. گو این که گاهی اوقات نفس آدمی نیز بعضی موارد را که شایسته انسان نیست در نظرش شیرین جلوه می‌دهد. مثلاً شرب خمر را ملاحظه نمایند. حضرت عبدالبهاء به زبانی لاین لذت گذرا و اثرات ناگوار بعدی آن را بیان و آن را با خمر الهی مقایسه می‌فرماید:

هو الاهی ای مخمور خمر محبت‌الله، قومی از باده خلاری پُر نشسته و سرورند، لکن در بامداد در خمار و فتورند. حزبی از خمر غرور مخمورند، عاقبت مضرور و محرومند. جمعی از صهبای محبت‌الله در شور و نشورند و از باده معرفت‌الله در سرور و حبور. این نشسته نشوئه باقیه است و این سرور و شادمانی از ورود در حدائق الهیه. پس، گر سرور باید از آب کثیف نشاید و گر سکر و نشئه مطلوب، از خمر الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول.

آنچه در نهمخانه داری نشکند صفرای عشق *** زان شراب معنوی، ساقی، همی بحری بیار

جمیع نفوس را وصیت نماید که با وجود آن که جام باقی و خمر الهی میسر، هیچ فطرت پاکی به این آب فانی منتن میل نماید؟ لا والله. عبدالبهاء عباس (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 13، ص 9-8 / مآخذ اشعار، ج 2، ص 37-38 / خلار نوعی شراب است که در روستایی به همین نام واقع در بخش بیضای شیراز به عمل می‌آمد.)

حال، حلاوت ذکر الهی یا شیرینی سخن خداوند چنان است که در مذاق جان خوش آید و سبب اهتزاز قلب و طیران روح شود. به یک بیان جمال قدم استناد می‌شود: "آنچه از قلم ابهی جاری شیرین

است و ملیح." (مائدۀ آسمانی، ج 8، ص 23) برای اطلاع بیشتر به مقاله "شیرینی سخن خدا" مراجعه فرمایید.

كسوف شمس و شق القمر

جمال قدم به نکته‌ای اشاره دارند که بسیار حائز اهمیت است و آن این که وقتی وجه الهی از افق فضل اشراق کرد شمس در کسوف افتاد و قمر منشق شد. "شق القمر" از اصطلاحات قرآنی است که آن را به معجزه‌ای از حضرت رسول اکرم نسبت می‌دهند. البته انشقاق ظاهری قمر میسر نیست و خداوند خلاف قواعد و قوانینی که در طبیعت وضع فرموده عمل نمی‌کند. اما کاری که حضرت رسول اکرم انجام دادند به مراتب مهم‌تر و برتر از انشقاق ظاهری قمر است. زیرا بر انشقاق قمر فایده‌ای متصور نیست ولی شق حقیقی قمر فایده دارد. این مهم در جمیع ادوار صورت گرفته است. حضرت عبدالبهاء، ضمن دفاع از حضرت رسول در مقابل اتهاماتی که کشیش‌ها بر آن حضرت وارد آوردند، توضیح می‌فرماید: "حال آنچه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت محض است منشأ آن اقوال یا تعصب و جهالت است و یا آن که از شدت عداوت صادر شده. مثلاً اسلام گویند که شق القمر کرد و قمر بر کوه مکه افتاد خیال می‌کنند که قمر جسم صغیر است که حضرت محمد او را دو پاره کرد یک پاره بر این کوه انداخت و پاره دیگر بر آن کوه. این روایت محض تعصب است و همچنین روایاتی که قسیس‌ها می‌نمایند و مذمت می‌کنند کلّ مبالغه و اکثر بی اساس است." (مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۷)

حضرت عبدالبهاء در بیان معنای واقعی انشقاق قمر می‌فرماید: "انشقاق قمر را معانی متعدده است * محصور معنی ظاهر نبوده. از آن جمله مقصود اضمحلال نفسی است که قبل از طلوع شمس احدیه از افق محمدیه، ناس مستنیر از انوار علوم و حکم و معارف او بودند * چون نفوسی که در کور مسیح قبل از ظهور جمال احمدی در ما بین ناس دعوت به صراط مستقیم و منهج قویم می‌نمودند و انوار معارف و حکمی که از مصباح عیسوی و مشکاة مسیحی اقتباس نموده بودند از السُنشان ظاهر و ناس به هدایت و دلالتشان و نور حکمت و معرفتشان در سبیل هدایت سلوک می‌نمودند چون نیر اعظم و شمس قدم از مشرق یثرب و بطحا ظاهر گشت این نفوس موفق به ایمان نشدند و از آن شمس افق توحید مستضیء نگشتند * لذا این نجوم ساقط و قمر منشق گشت * «چون بر آمد شمس انشق القمر» این است که در انجیل در علامات ظهور بعد می‌فرماید «تساقط النجوم و القمر لا یعطی نوره أبداً» البته أشعه ساطعه که از شمس حقیقت ظاهر گشته رونق و جلوه هر کوکب منیری را محو می‌فرماید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 2، ص 62-63)

اظهار عنایت به احبّاء و هدایت آنها

جمال قدم در موارد عدیده در این لوح مبارک احبّاء را طرف خطاب قرار داده و ابراز عنایت فرموده و هدایت کرده‌اند که چه امری شایسته آنها است. مثلاً او آخر لوح مبارک می‌فرماید، "یا احبّاء الرّحمن انّ استقیموا علی الامر علی شأنٍ لا تمنعکم سطوة الملوک و لا غضب المملوک. هذا ینبغی لکلّ من اقبل الی الوجه منقطعاً عن الجهات." (ص 111 / مضمون: ای احبّای الهی، بر امر به شأنی مستقیم باشید که شدت و حدّت ملوک و غضب بندگان شما را منع نکند. این است شایسته کسی که از جمیع جهات منقطع شده و به وجه الهی توجّه کرده است.)

بعد هدایت می‌فرمایند که آنچه از امر پروردگار رحمن دریافتید به بندگان خدا ابلاغ کنید و در تبلیغ به حبل حکمت و بیان متمسک باشید. به اخلاق متخلّق باشید تا از شما نفعات تقدیس در جمیع نقاط استشمام شود. بعد تأکید دارند، "سوف یفتخرون من علی الأرض بأسمائکم و ینوحون علی ما ورد علیکم من الذّین کفروا باللّهِ فالق الأصباح. لا تحزنوا من شیءٍ توکلوا علیه فی کلّ الأمور انه مع عباده الذّین وفوا بالمیثاق." (مضمون: به زودی اهل ارض به اسم شما افتخار خواهند کرد و بر آنچه به شما از سوی کافران به خداوند وارد شده ناله و فغان خواهند کرد. از هیچ چیز محزون مباشید و در جمیع امور به خداوند توکل کنید. او با بندگانش که وفای به عهد نمودند همراه است.)

مناجات طلعت ابهی برای اهل بهاء

در پایان لوح مبارک، حضرت بهاء الله مناجاتی خطاب به خداوند دارند که در آن می‌فرماید:

"سبحانک یا الهی تعلم بانّی فی السّجن ادعو احبّائک الی شطر مواهبک خالصاً لوجهک و حین الذّی احاطنی المشرکون من کلّ الجهات. اذ کرک یا مالک الاسماء و الصّفات اسئلک بان توفّق عبادک علی نصره امرک و اعلاء کلمتک ثمّ ایدهم علی ما یظهر به تقدیس ذاتک بین بریتک و تنزیه اوامرک بین خلقک ای ربّ اترّ ابصار قلوبهم بنور معرفتک و زین هیاکلهم بطراز اسمائک الحسنی فی ملکوت الانشا انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الحکیم." (ص 112 / مضمون: مقدّسی تو ای خدای من؛ می‌دانی که در سجن، موقعی که مشرکان از جمیع جهات مرا احاطه کرده‌اند، احبّایت را، صرفاً برای رضای تو، به سوی مواهب فرا می‌خوانم. تو را، ای مالک اسما و صفات، ذکر کرده تقاضا می‌کنم بندگانت را به نصرت امرت و بلند کردن کلمات موفّق کنی سپس آنها را بر آنچه که سبب ظهور تقدیس ذاتت و تنزیه اوامرت بین خلقت می‌شود تأیید فرمایی. دیدگان قلب آنها را به نور معرفت

روشن کن و هیكل آنها را به زیور اسماء حُسنای خویش در عالم خلقت مزین فرما. تویی توانا بر هر آنچه
که بخواهی. نیست خدایی جز تو که عزیز و حکیم هستی.